



۲۰۲۰/۰۹/۳۰

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## آیا «افغان» ملت است؟ (بخش هشتم)

خوانندگان محترم می دانند، که پس از ختم جنگ "دوم" جهانی، سرزمین "آلمان" توسط قوای "متحدین" ضد "نازی" های "آلمان"، "اشغال" و در نهایت، در سرزمین "آلمان" یا "دویچلند"، که قبل از ختم "جنگ دوم جهانی"، در سالهای حاکمیت "نازی های آلمان" تحت رهبری "ادولف هیتلر"، رد پای خونین و نا بخشودنی از خود به جای گذاشت، و نژادپرستی ("راسیزم") نمونه ای او، منفور شناخته شده بود، بعد از جنگ دوم جهانی، دو دولت "متخاصم" در سرزمین "اشغال شده و تقسیم یافته" آلمان قبل از جنگ دوم جهانی، تأسیس گردید، که قریب "چهل سال" بر خاک آلمان ها، حاکم بوده اند.

حال "سی سال" از "وحدت دولتی" در سرزمین آلمان می گذرد. وقتی در سال ۲۰۰۹م، ژورنالیست روزنامه نویه سوریخر سابتونگ (سوئیسی) از "هیلموت شمیدت"، که از او با نقل از "هامبورگر سایت"، به عنوان مؤلف، صاحب نظر، شخصیت سیاسی و مقام معنوی و اخلاقی نمونه در تاریخ آلمان، یاد کرده است، قریب یازده سال قبل به این عبارت می پرسد: «آقای "شمیدت"، سال ۲۰۰۹م، سال خاصی است. این سال مصادف است با شصتمین سالگرد تأسیس "جمهوری فیدرال آلمان" و بیستمین سال سقوط دیوار برلین. آیا می توانید آلمان را به عنوان یک ملت مستحکم با یک جایگاه در جهان در نظر بگیرید؟»

"هیلموت شمیدت" با کمی تعمق جواب می دهد، که: «اگر شما، چهل سال بعد، این سؤال را از من می پرسیدید، ممکن می توانستم، بدون محجوبیت با یک "بلی" صاف و ساده، جواب دهم.» درین تبصره افاده نموده است، که در پروسه رشد و نمو یک جایی، "جمهوری دیموکراتیک آلمان" قبل از "وحدت اخیر" و "جمهوری فیدرال آلمان" هنوز هم کمبودی ها و تفاوت های کمی، وجود دارد. وقتی ژورنالیست می پرسد، که "آیا وحدت مؤفق بوده است، و یا نه؟" هیلموت "شمیدت" جواب می دهد، که "اتحاد مؤفقانه بوده است، اما یک کمی کمبودی موجود است." وقتی ژورنالیست می پرسد، که "چرا کمبودی وجود دارد؟" "هیلموت شمیدت"، درین رابطه، مثال های مقایسوی را از "ایتالیا" و "کانادا" یاد می کند و تذکر می دهد که آیا «کانادایی "انگلیسی" با کانادایی های "فرانکی" کمبودی در یک ملت "واحد" ندارند؟» برای کسانی که از "ملت هفت هزار" و "سه هزار" ساله حرف می زنند، پیشنهاد اینست تا آنچه در تحت هویت "ملت افغان" تصور می کنند با تعدادی ازین کشور های یاد شده هم مقایسه نمایند. این کشورها در چه حالت اند و کشور ما در چه حالت است؟



نویسنده در برابر احساس و باور معتقدان "ملت هفت هزار ساله" یا "سه هزار ساله" که ممکن در کشور ما شنیده شود، هیچ چیزی نمی گوید، زیرا نمی داند که هر یک از آنها، بنابر چه شاخص ها و بر طبق کدام معیار ها، از "ملت" حرف می زنند. در بخش های قبلی، تعاریف مختلف از دانشمندان علوم اجتماعی و تأریخ، در باره "ایدیولوژی" ناسیونالیست ها و نقش آنها در رهبری دولت ها، که خود آنها را خود "ملی" می خوانده اند، ارائه شده است، و آن اینکه "ناسیونالیست ها" و "دولت ها" بوده اند، که "ملت" مصنوعی را بوجود آورده اند، نه بر عکس.

خوانندگان محترم واقف اند، که در رابطه با پدیده "ملت"، در صف دانشمندان تأریخ و علوم اجتماعی، اختلاف نظر وجود دارد، و در بخش های قبلی این سلسله و هم در مقالات دیگر، مکرراً از آن تذکر به عمل آمده است و با تکرار احسن باز یادآور می شویم که گروپ اکثریت را "مدرنیست" می نامند که "ملت" را، پدیده جوان می شناسند، و عمر آنرا از حدود بیش از دوصد تا دوصد و سی سال، طولانی تر نمی شناسند. بناءً وقتی مفهوم "ملت" را بکار می بریم، متوجه باشیم که با مفهوم "قوم و قبیله"، عوضی ذکر نکنیم.

جهان با تأریخ آلمان "آشناست"، امپراتوری "روم" را زمانی یک "آلمانی" رهبری می کرد. اصطلاح "رایش" را که از زمان "حاکمیت قیصر روم - آلمانی" ("دویچ") تا اواخر قرون اوسطی، یعنی ۱۸۰۶م، پادشاهان استخراج نموده بودند، می خواسته اند، که ادامه عتقه "امپراتوری روم" را، که "حاکمیت" را به عنوان خواست مقدس خدائی به مفهوم عیسوی" تعریف

نموده بودند، در پیش گیرند. "جنگ مذهبی" بین "کاتولیک" و "پروتیستانت" هم ثبت تأریخ است. پس از جنگ "سی ساله" در آلمان، دو جنگ جهانی و سابقه حکومت "نازی ها"، در حال حاضر، رهبران این کشور، خیلی متمایل نیستند که در مورد "ملت بودن" به معنی اصلی کلمه بر حسب تعاریف کهنه، ذهن خود آنان را مصروف سازند. با تجربه مؤفقانه "دیموکراسی" و "حکومت سیکولار" که از برکت دوران "روشنگری" درین کشور و در "اروپا" و شمال امریکا، "سیستم حاکمیت قانون" برقرار و دولت در برابر همه ادیان و مذاهب موقف "نیوترال" اتخاذ نموده است، دولت از صلح و ثبات درین کشور حفاظت می کند. با این افراد در تصاویر سمت چپ، آشنا هستید. آیا از ادعای پایان و بالای تصویر و سابقه فعالیت سیاسی او و نمونه های یاران و پیروانش، "تعمیل دیموکراسی" و برقراری "حکومت سیکولار"، تحت رهبری اینها، که در حقیقت هدف اولی "دولت ملی" بعد از انقلاب فرانسه با شعار "آزادی، مساوات و برادری" پیروز گردیده است، انتظار داشته می توانیم؟

اگر موجودیت "ملت" را طوری که اکثریت دانشمندان مسلکی تأریخ علوم اجتماعی، معتقد اند، بپذیریم، که می گویند "ملت"، مفهوم "دیرینه" نبوده، بقول "اندرسن"، مفهوم "فرضی" و "پنداشتنی" است، پس با انکشافات وسیع و نیرومند "گلوبالیزیشن" که بار دیگر مواضع محسوس را تصاحب شده است، چنین یک مفهوم هم، با گذشت زمان از حافظه و از زبان انسان ها، رخت سفر خواهد بست، در آنوقت، ضرورت به طرح، چنین "سؤال" هم احساس نخواهد شد. به این ارزیابی "ایریک هوبسباوم" توجه کنید: «... هم چنان کمتر ممکن است، که "ملیت" (Nationalität) بر یگانه بُعد (Dimension) تقلیل داده شود، اینکه سیاسی، کلتوری و یا در غیر آن با نوع دیگر (می شود که انسان توسط قدرت بالائی از جانب دولت ها مجبور ساخته شود). انسان ها می توانند خود آنان را "یهود" بنامند، که هم چنان

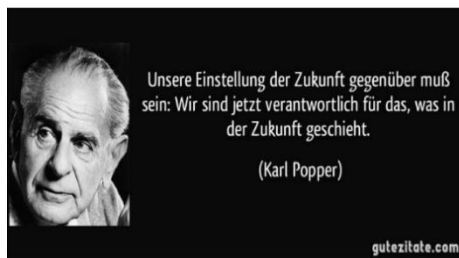
نه عین مذهب، زبان، کلتور، عنعنہ، تاریخ، گروپ خون و نه هم طرز دید مشترک در باره دولت "یهودی" را داشته باشند. هم چنان ازین هم هیچ یک تعریف ذهنی "ملت" استخراج شده نمی تواند... نه ذهنی و نه هم عینی برین مبنی، تعاریف قانع کننده است، هر دو به گمراهی می کشاند. بھر صورت یک موقف "اگنوستیک" (agnostic) «(اگنوستیک): فلسفه الهیات – کسی که معتقد است، که فکر انسانی قادر نیست به طور مستقیم بداند که خدا هست آیا اصلاً، در ماورای پدیده های مادی چیز دیگری وجود دارد یا نه: "دکشنری" «برای این موضوع، به حیث نقطه آغاز، علاقمندی نشان داده اند. بدین علت درین کتاب هم قبلاً یک تعریف از آن داده شده است، از آنچه بر یک ملت وفق می کند. به عنوان یک فرضیه کار مقدماتی منجمله هر یک از گروپ کافی بزرگ اشتراک جماعتی انسان ها فهمیده می شود، که اعضای آن، خود شانرا وابستگان یک "ملت" می دانند.» مؤلف کتاب به ادامه می نویسد: "اینکه آیا این اشتراک جماعت، خودش را هم چنین می شناسد، ساده نمی توان دریافت... تذکر می دهد که مؤلف می تواند از رهبران سیاسی سازمان ها و اشتراکیه های اجتماعی که همچو اصطلاح "ملت" را، از خود می دانند، بپرسد. (کتاب "هوسباوم"، صفحه ۱۹) همین اشارات "هوسباوم" که در جملات بالائی ذکر شده است، که انسان "می تواند" از سطوح بالائی دولت مجبور شود، تا حدی در رابطه با طرز تعریف "ملت افغان" صدق می کند که در قانون "اساسی" درج شده است. ذکر دو زبان "ملی" را اگر در نظر بگیریم، حتماً در همه کشورهای دیگر، چنین موقف دیده نمی شود.

به همین ترتیب اگر نظرات گروپ "اقلیت" دانشمندان را در نظر بگیریم که از تعداد پیروان آنها، بطور روز افزون می کاهد، اما باز هم مفهوم "ملت" را از همان بدو "خلقت" می شناسند و مدعی اند که، تا ابد هم، وجود خواهد داشت، پس وقتی اگر، از دید آنها، از ابد وجود داشته بوده باشد و در آینده هم وجود خواهد داشت، پس نیامندی به طرح سؤال که "آیا ملت هستیم"، و یا "ملت نیستیم"، از کجا، بوجود می آید؟ در مورد چیزی که از دید آنها برای ابد وجود داشته و یا وجود خواهد داشت و تأکید صورت می گیرد، باز این شک و تردید چرا؟

با وجود آنکه "ناسیونالیزم" آلمانی، بیشتر در ذهن مردم، جا گرفته است، اما لازم به توجه است، تا دیده شود که، اتکای سیاستمداران کشور، بعد از جنگ دوم جهانی، بر "دولت حقوق"، چگونه بوده است. به این نقل قول "هیلومت شمیدت" توجه کنید: "دولت حقوق خود پیروزی ندارد، او هم چنان باخت ندارد، او باید موجود باشد." آنچه را که "پوپر" در رابطه با "تیئوری دولت" اظهار داشته است، حائز اهمیت است که چنین نقل می کنیم: «اعتقاد من بر آنست که، اشتباه است هرگاه، از دولت نقش رهبر روحانی را انتظار داشته باشیم.» او در صحبت ادامه داده، می گفت که "قدرت دولت برای این هدف حضور ندارد. دولت برای آن هدف حضور دارد که به طریقی از طرق، صلح را تأمین و مصوون حفظ کند. این است، وظیفه اساسی دولت." فیلسوف نامدار قرن بیست، که می گفت: "بگذارید که تیئوری ها بمیرد، نه انسان ها" و همواره هوشدار می داده است: «با تلاشی که، می خواسته اند بهشت را در زمین ایجاد کنند، دانماً جهنم، ایجاد کرده اند. این تلاش ها، باعث نابردباری و عدم تحمل شده است، که در جنگ های مذهبی، برای نجات روح به تفتیش عقاید، متوسل شده اند» درین رابطه در حیات دولتی و اجتماعی یکی از سیاستمداران و متفکر تیز هوش دیگر "آلمان"، بعد از جنگ دوم جهانی، یک سوسیال دیموکرات، و از شخصیت های مهم در حکومت "ویلی براندت" که در "مناسبات شرق و غرب" نقش برجسته داشته است، چنین

افاده نموده است: "در صلح زندگی کردن کلمات بزرگ نمی طلبد، بلکه قدم های کوچک زیاد" (ایگون بار). ازین "قدم های کوچک" به جای "خیز بزرگ" در "سیاست" هم چنان "پوپر" توصیه نموده است. این صلح در سطح "ملی"، به اتفاق بر قوانین و تعیین "هویت" نیز نیاز دارد، تا در برابر "استقلال" و حفظ "تمامیت ارضی" همه متعهد و مصمم باشند. کشور آلمان که بیشتر بر پیشانی بعضی از اتباع آن، مهر "ناسیونالیست" کوبیده شده است، و در کشور های اروپائی، تجارب وسیعی را در رابطه با "ملت سازی" و هم چنان حل معضلات ناشی از جنگ ها را پشت سر گذاشته است، در رابطه با "عفو عمومی"، از متفکر آنکشور چنین می شنویم: "عفو عمومی، رحمت است، گناه را ناپود نمی سازد، بلکه از تعقیب فارغ می سازد." (ایگون بار)

این چنین سؤالات در رابطه با "ملت" و یا "هویت" ملی را، درین شرایط، این افراد در تلویزون های رژیم فعلی افغانستان، چرا و برای چه منظور طرح می کنند؟ اگر در دام "راسیزم" و یا در قید "تخیلات" رسیدن به قدرت و



دیدگاه مادر برابر آینده باید چنین باشد: "ما اکنون برای آنچه مسئولیت داریم، که در آینده واقع میشود." (کارل پوپر)

مقام "سیاسی" نباشند؟ با این مباحث ممکن نیست که جمعیت های کلتوری و فرهنگی ما را، با طرح مسائل نا راحت کننده، به مخاطره می اندازند؟ در درگیری های "قدرت طلبی" فردی و گروهی، به هر شعار خیالی و فریبنده، متوسل می شوند. توصیه این نویسنده کلانسال، به جوانان وطن اینست که همین نقل قول "پوپر" را که با تصویر می بینند، از ذهن شان دور ن سازند:

"ما اکنون برای آنچه مسؤولیت داریم، که در آینده واقع می شود."

در حقیقت بر طبق اظهار "پوپر" که می گوید: "مسئله این نیست که چه کسی حکومت می کند، تا زمانی که آن حکومت را بتوان بدون خونریزی، خلع قدرت کرد."، این امر مهم است، نه اینکه ما در هر لحظه خود مانرا، در چه "احساس" و "تخیل" می یابیم.

"هیلموث شمیدت" در سال ۲۰۰۹م، در صحبت تلویزیونی با "نویه سوریکر سایتونگ" (NZZ) و در باره تغییر "ستراتیژی جنگ" در افغانستان، منطقه و جهان، به ارتباط سؤال "ژورنالیست" که گویا او مخالف اشتراک آلمان" در اعزام قوای نظامی به افغانستان بوده باشد، چنین گفته است: « که من "مخالف نه"، بلکه "شکاک" بوده ام.». در همین صحبت "اعزام قوا را به عراق"، صریحاً "حماقت" خوانده است. چنانچه "حکومت ائتلافی" حزب سوسیال دیموکرات آلمان" و " حزب اتحاد ۹۰ و سبز ها" از اعزام قوا در "حمله بر رژیم صدام حسین" امتناع ورزیدند. به ادامه می افزاید: «... بدون شک و تردید، جنگ در افغانستان از جنگ دوم جهانی طولانی تر دوام کرده است. ستراتیژی ها بدل شده است و وضعیت در افغانستان خرابتر گردیده است. در حقیقت مسئله دیگر قطعاً و کاملاً، تنها به افغانستان محدود و مرتبط نیست، حد اقل همانگونه به پاکستان نیز ارتباط می گیرد. پاکستان کشوری است، با ۱۷۰ میلیون نفوس و دارای سلاح اتمومی. مردم ("فولک") پشتون، که نیمی از آن در افغانستان و نیم دیگر آن در پاکستان بسر می برند، بطور تصنعی، دقیقاً در وسط، توسط یک افسر استعماری انگلیسی در هند، در اخیر قرن نژده، به دو پارچه تقسیم شده است. تنها همین وضعیت، به تنهایی یک مسئله خیلی بزرگ است. تنها از افغانستان حرف زدن، و بروز دشمنی ها در داخل خود اسلامی ها را در مجموع در یک طرف و هم این دشمنی های "اسلام" را، در مجموع با غرب، که هم چنان در تحت نام افغانستان در نظر گرفته شود، از نظر من مجاز نیست.»

هیلموت شمیدت، کلمه آلمانی "فولک" (Volk) ("خلق") را بزبان می آورد و می گوید: «این افغان نام نهاد»، که بزبان آورده می شود: «(فولک) افغان وجود ندارد». به عبارت دیگر «مردمان» ("فولکر" جمع "فولک") متعدد در افغانستان وجود دارند. این یک حقیقت است، می توان به مفهوم "اقوام" نیز یاد کرد. اما وقتی جمعیت های این "اقوام" در یک دولت متشکل می شوند، و می گویند که "ملت" را می سازیم، پس هر قوم جز این ملت می گردد، اما "قوم" را به "تنهایی" ملت نمی شمارند، بلکه جز ملت مجموعی شناخته می شود. (برداشت های تعریفی دانشمندان، ذکر شده است. که در زبان انگلیسی هم چنان "فولک" (folk) ("مردم"، "گروه"، "دسته"، "طبقه"، "قوم" عمومی، "خویشاوندان"، "ملت"، "همگانی" یاد شده است، و در زبان آلمانی نیز با معانی چون ("مردم"، "ملت" و "خلق") افاده شده است.)

حال، به اختیار خوانندگان می گذاریم، که ازین مفاهیم چگونه و در کجا کار می گیرند. فقط آنچه در منابع مختلف، مطالعه شده می تواند، این کلمات با مفاهیم، نسبتاً متفاوت ذکر شده است. در عین حال تأکید می گردد، که اگر کلمه "فولک" را به مفهوم "گروپ اجتماعی- کلتوری" یاد می کنیم، مجاز شمرده شده نمی تواند، که افکار متمایل به "راسیزم" و افکار ناسالم "برتری نژادی" را، که "افراد منحرف"، با عدول از منافع مجموعی جمعیت ها، برای رسیدن به قدرت سیاسی بزبان می آورند، کدام اختراع مردم دانست. "ناسیونالیزم" را نباید، راه و روشی بدانیم، که گویا "جمعیت های انسانی"، از ابد با خود داشته بوده باشند و تا "ابد" آنرا حفظ خواهند کرد، یا اینکه در حال حاضر، به صفت دوا مؤثر برای همه امراض پیشروی جامعه، پذیرفته شود.

متوجه باشیم، وقتی اگر "گروپ اجتماعی"، به مفهوم "ملت" (nation) یاد گردد، در حقیقت همان گروپ اجتماعی "فولک" به مفهوم دیگری، ذکر می شود و آن اینکه حقوق و مکلفیت او به ارتباط سکونت در یک قلمرو و تابعیت از یک دولت حاکم مورد نظر، مشخص می گردد. ازین وابستگی می تواند فرار کند، اما "گروپ خون" را تغییر داده نمی تواند. از جانب دیگر، "گروپ خون" او هم هیچ معلومات حقوقی و میراثی را در لحظه نخست تولد، با خود از بطن مادر نیاورده است. بناءً اگر "نیشن" (nation) را "ملت" بدانیم، و بر حسب تعریف "مُدرن" جمعیت، هدف یک دولت باشد، بناءً "ملیت" (nationality)، که به تابعیت فرد از "دولت" منسوب است، تنها منحصر به یک گروپ اجتماعی نمی باشد. این بدین معنی است، که "ملیت" هر فرد، به یک مفهومی ذکر می گردد، که نسبت و وابستگی او را به یک دولت افاده می کند. یعنی "تبعه دولت". بطور نمونه وقتی "افغان" را یک "ملت" در افغانستان نامیده اند، پس برای هر فرد درین کشور "ملیت" او هم، افغان است. افاده اینکه اگر کسی به عنوان تبعه افغانستان، بطور مثال، بگوید که "ملیت" او "پشتون" و یا "تاجیک" است، بر حسب چنین تعریف، مورد استعمال درست ندارد. زیرا وقتی همه "ایتنی ها" و یا "اقوام"، در یک قلمرو در تشکل "دولتی" متحد می شوند و یا در تحت یک "حاکمیت سیاسی" در آورده می شوند، صرفنظر از اینکه به کدام جز در ترکیب اجتماعی، از نگاه "ایتنی"، منسوب باشد، "هویت ملی" او را "دولت حاکم" تعیین می کند، نه کدام قدرت دیگر. باز تکرار می گردد که روابط خونی، ثابت می ماند، اما کلتور، زبان، مذهب و فرهنگ و رسوم تغییر می کند، پدیده نو جای کهنه را می گیرد. با همچو "مشخصه رسمی" مختصراً، منسوبیت به هردو، به خاطری است، که چنین افراد، در از خارج قلمرو، با همان مندرجات ثابت هویت، می شوند و دولت حاکم مسولیت صدور سند را به آنها، بدوش دارد. اینکه حامل سند، خود چه احساس درونی خواهد داشت، برای هیچ مرجع رسمی خارجی، مطرح شده نمی تواند. در گروپ های اجتماعی، هم چنان همین کلمه "فولک" یاد شده است، که معادل کلمه "ایتنی" و "قوم" و "قبیله" نیز استعمال می گردد، مگر مفهوم خاص خود را

افاده می کند. دانشمندان، افغانستان را، یک کشور "کثیرالایتنی" نیز می شناسند. وقتی "هیلموت شمیدت" در یک مقطع دیگر "اظهارات" خویش، کلمه "فولک افغان" را بزبان می آورد، افاده دیگری را هدف دارد. او به مفهوم دیگر، از کلمه "افغان" به ارتباط سرزمین افغانستان به این مفهوم کار گرفته است. هدف او درینجا، به مفهوم "قوم" و یا "ایتنی" است. در استعمال کلمه "فولک افغان"، درینجا به مفهوم "ملت" نیست، بلکه افاده او از گروپ های مختلف "ایتنی" دیگر نیز، مفهوم است.

توصیه به جوانان می تواند این باشد که بر طبق نظرات ارزشمند فیلسوفان نامدار چون "کانت" و "پوپر"، در حیات "سیاسی - اجتماعی" از اصول "انتقاد" به جای "عقیده" کار گیرند. فراموش نکنند که "وعده های آیدیالوژیکی" جز حرف های "میان خالی، چیز دیگری را در تاریخ از خود، به جا نمانده است. از جانب دیگر، اختلافات نظر سیاسی را منشاء دشمنی نه، بلکه به عنوان تلاش هر یک برای سهم در آینده سیاسی فهمیده شود. مهمترین روش و کلتور سیاسی، تحمل یکدیگر است. کسانی که در جوامع غربی زندگی کرده، خوب می دانند که در سیستم های آنان، "جنش ها" و افکار "کمونیستی" وجود دارد. جامعه و رهبران آنها، با همه گروه ها، که دارای افکار سیاسی اند، در چوکات قانون برخورد دارند. آنها به یکدیگر دشنام، نمی دهند، بلکه استدلال می شنوند. به این مقوله توجه کنید: "کسی که در ۲۰ سالگی کمونیست نیست، او قلب ندارد. کسی که در ۳۰ سالگی هنوز هم کمونیست است، او فهم ندارد." ("وینستون چرچل"). "ملت" بودن از دید این نویسنده این نیست، که موجودیت عقاید و نظرات مختلف، با منشاء احتمالی "نسب" های متنوع، در ترکیب افراد جامعه مجاز نباشد، بلکه ما با انسان سروکار داریم و باید اصل توجه به کرامت انسان و تحمل پذیری یکدیگر، با همه تفاوت ها، راه اندیشه همه را تعیین نماید. معقول آن خواهد بود که جامعه در قید رژیم های یکه تاز و دیکتاتوری های تبعیضگرا و "راسیستی" نیفتد. ادامه دارد...



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)